

بی بی شهر بازو
و بازو مارس
پنجم
ماری بویس
ترجمه: دکتر حسن جواوی

در میان شرق شناسان علاقه زیادی نسبت به مذهب زردشتی وجود دارد و آداب آن با جدیت مورد بررسی قرار گرفته است. منبع عمده اطلاعات ما آداب و رسوم زردوشیان هند بوده است، در حالیکه بسیاری از آداب ظاهرآ باستانی آنان در خود ایران بطور کلی، و در بعضی موارد تاحد زیادی، قادیه مانده است. از آن جمله آداب مربوط بزیارتگاه هامی باشد که برخلاف پارسیان هند زردوشیان ایران با آنها اهمیت زیادی میدهند. هر دهکده زردشتی در دشت یزد زیارتگاههای متعدد برای ایزدان و مخصوصاً برای مهر، و هرام، سروش و اشتادارد،

که معمولاً روستائیان از آنها خبر دارند و مرتب بزیارتستان میروند. آنها بقدرتی مقدس و محترم‌مند که موقع اقامت من در یزد یکی از دلایلی که زردشتیان آن شهر برای بقاء خودمی‌آوردن وجود کسانی که در کوهستان هستند، بود؛ یعنی خداوند آنها را برای خدمت با ما کن مقدسه زنده نگاهداشته است. مطالعه آداب زردشتی این زیارتگاهها خالی از اشکال نیست. مسلمًا در آنها تعالیم اخلاقی زردشت فراموش نشده است، چه یزدیان در حفظ رسوم خود اصرار عجیبی دارند و بنظر میرسد بعضی از مراسمی را که در ایران باستان قبل از زردشت وجود داشته و معلوم نیست آن پیغمبر تاچه حدی آنها را عوض کرده است، هنوز حفظ کرده‌اند. در کنار این رسوم باستانی آدابی هست که سطحی بوده و بیشتر تغییراتی است که بعد از مخصوص توافق با اسلام و حفظ حرمت اماکن مزبور داده شده است.

بایکی از این تغییرات خواسته‌اند یک فرق اساسی را که بین زیارتگاه‌های زردشتی و اسلامی وجود دارد پنهان دارند. حرمت مقابر اصلاً در میان اعراب جاهلی سابقه داشت و علی‌رغم مخالفت حضرت محمد در دوره اسلامی نیز از میان نرفت، منتهی مزار جنگجوی عصر جاهلی جای خود را به مقبره مرد مقدس دوره اسلامی داد.

چون زردشتیان مرده را پاک میدارند و بخال و سپردن آنرا گناه می‌شمارند، در نتیجه هر گز قبری را زیارتگاه نمی‌سازند. مزارات دهکده‌های آنها وقف مقدسینی غیر جسمانی است، مثل Yazatas که می‌شود در آنجا با آنها توسل جست. زردشتیان برای حفظ این امکنه با آنها نام «پیر» داده‌اند. مثلاً یکی را پیر مهرزاد، دیگری را پیر تیروتشر و همه را در یک بجا «پیران» می‌خوانند. جالب اینکه در دهکده‌های یزد مقابر سروش را معمولاً بخواجه خضر^۱ و یکی از آنها را به الیاس نسبت میدهند. خضر والیاس بگفته مسلمین مردانی هستند که آب حیات خورده و هر گز نمی‌میرند

۱- این موضوع را آفای اردشیر بیلوانی، مهمندار من در دهکده شریف آباد اردکان یزد، بمن گفت و بعد از دستور خداد نیرومنگی، موببد قریه شریف آباد آنرا تائید کرد. دهقانانی که بقیه در صفحه بعد

و بین این دنیا و جهان دیگر بسر می برند ، باصطلاح رجال الغیب هستند ، سروش ، پیامبر خدا فیز چنین است . چون اینها پیرانی هستند که در حال حیاتند زردشتیان بدون اشکال توانسته اند از نامشان استفاده کنند . بر عکس عقیده بقیر بقدری بین مسلمین رسوخ دارد که حتی در زیارتگاههای مخصوص خضر فیز قبری وجود دارد.^۱ اگر از علت وجود قبر سؤال کنید کسانی که در این باره اندیشیده اند خواهند گفت هنگامیکه خضر با آنها می آید روی قبر می خوابد . دیگران که در این مورد فکر نکرده اند وجود قبر را در زیارتگاه لازم و حتمی خواهند دانست .

بدین قریب می توان قبول کرد که زردشتیان برای حفظ اماکن مقدسه خود بعضی از رسوم مسلمانان را پذیرفته اند . اکنون اجازه بدھید که بمعارف عمده یزد بپردازیم . عده آنها شش تا است : پنج مزار دره کوهها ، یکی هم در کویر با کمی فاصله در مشرق شهر واقع است . هر یک از مزارات زیارت سالانه ای دارد و در اینکه همه از قدیم مورد احترام بوده اند شکی نیست . چون از طرفی اهالی در حفظ رسوم محلی اصرار دارند و از طرف دیگر دوری واشکال رسیدن باین زیارتگاهها مؤید این نظر می باشد . تا این اوخر مسافت بهریک از آنها بالاغ انعام میگرفت و خطرناک و خسته کشته بود . بدین جهت منطقی بنظر میرسد که آداب مقدس قدیمی زردشتیان در چنین جامای دوری دست نخورده وبصورت قدیم حفظ شده باشد ، ولی مشکل است بگوئیم که آنان در روز گار پر مخاطره قسلط اسلامی با پدایع چنین سنگی دست زده باشند .

معدلك داستان پیدایش این زیارتگاهها که اکنون مردم بدان اعتقاد دارند مربوط به دوره اسلامی است . میگویند هنگامیکه یزد گرد سوم پادشاه ساسانی ، از مهاجمین عرب میگریخت ، خانواده او بشهر یزد پناه آوردند . تعقیب کشند کان باینجا رسیدند و ملکه و فرزندانش دو باره همچبور بقرار

پقیه از صفحه قبل

جاهمند اصل زردشتی بقیه و علت مربوط ساختن آن باسلام جهت سفاقت آن را فراموش کرده اند . برای خواجه خضر والیاس ، وجوع کنید بدایرة المعارف اسلام ، چاپ اول ، مقالات M.Longworth — Dames , A.J. Wensinck

- برای مثال می توان زیارتگاه خواجه خضر در کنار تپه ای در نزدیکی کرمانشاه را ذکر کرد .

شدنند. ملکه هنوز از دیوار شهر چندان دور نکشته بود که از فرط خستگی از پای درآمد و فرزندانش هر یک بیکی از کوههای مجاور فرار کردند و سربازان عرب بتعقیب آنان پرداختند. هر یک از فراریان در موقع ناممیدی دعا کرد و کوهی باز شد و اورا در خود پنهان ساخت و از دست اعراب نجات بخشید. قبل از زمین کویر نیز بهمین طریق همان باز کرده و ملکه را در خود جای داده بود.^۱ برای زردشتیان این داستان اهمیت زیادی دارد و اعتقاد بیحدی نسبت با آن دارند. هر چند یزد گرد سوم آدم مقدسی نبود، ولی او آخرین نماینده پادشاهانی بود که می‌گفتمداز نسل ویشتاسب، اولین شاهی که مذهب زردشتی را پذیرفت، می‌باشد. در نتیجه یک شکوه شاهانه بر ناصیه یزد گرد می‌نشیند و داستان رنجهای فرزندانش که خسته، بی‌کس و هراسان مورد تعقیب دشمن بیگانه و بی‌امانی بودند در عین حال که اندوه زردشتیان را نسبت بسرنوشت پادشاه خود در بردارد، حاکی از غم عمیق یک اقلیت مورد تهدی می‌باشد.

مطابق این داستان بالاخره اهورامزدا دخالت می‌کند و جلوی چشم اعراب «بیدین» پیروان خود را نجات میدهد. بدین ترتیب امیدو ایمان نیز در این افسانه بچشم صیغورد.

در بادی امر این داستانها ساختگی و عاری از حقیقت تاریخی بمنظور میرسد. مشهور است که یزد گرد نه تنها خانواده بلکه دربار خود را در فرار طویل-المدة خویش همراه داشت و فقط هنگامیکه بایالت دور دست خراسان رسید اعراب توانستند باو نزدیک شوند. یکسان بودن این افسانه ها میرساند که یکی از دیگری تقلید شده است. گویند که در هر موردی داستان بمرد مقدسی در خواب گفته شده است، چون که از شاهدان واقعی قضیه کسی نمانده است (بغیر از سربازان عرب و آنهاهم البته چیزی بکسی نگفته‌اند). در مورد بعضی بقاع الهام شدن داستان در این اوآخر وطی قرون گذشته بوده است. بعلاوه فقط یکی از بقعه‌ها کتیبه‌ای دارد که مؤید داستانست و آن زیارتگاه بانو

۱- جزئیات راجع به ریک از این شاهزادگان در کتاب گرانبهای «فرهنگ بهدینان» بقلم جمشید سروش سروشیان آمده است (چاپ منوچهر ستوده، تهران ۱۳۳۶، ص ۲۰۴) مطالبی نیز در مورد مزارات کرمان در این کتاب داده شده است.

پارس است. از بقای دیگر سه تا ظاهرآ اسم محل را برخود دارند (نار کی، نارستان و هیرشت)، و آن دیگری گویا بعلت خضرویت دلپذیر محل در میان سنگهای آهکی خشک و خالی، پیرسبز خوانده شده است. زیارتگاه ملکه مادر بنام «ستی پیر» مشهور است. این بقیه مشتمل بر سه اطاق است که در سنگی کشیده اند و اکنون ریک روان مقدار زیادی از آنرا پوشانیده است. عوام-الناس وجه اشتقاق این رسم را «سه تا پیر» می دانند و گویند که دو خدمتکار نیز همراه ملکه بزمین فرورفته اند.

بانو پارس نه تنها بقیه ایست که این داستان را تماماً در حلقه نقل میکنند، بلکه تنها جایی است که داستان آن بعضی جزئیات خالی از حقیقت دارد. زیارتگاه بر کوههایی که در منتهی الیه شمال غربی دشتیزد با فاصله کمی از عقداً واقع است بناشده است، راهی را که شاهزاده خانم فراری پیموده هنوز نشان میدهدند که بنقطه‌ای در شمال دهکده اردینجان فعلی منتهی میشود، و در این دهکده بود که او از فراترشنگی ناتوان گشت و از دهقانی آب خواست. دهقان کاسه شیری از گاو خود دوشید ولی حیوان مزبور بالگد آنرا برمیزیرد، چون تعقیب کنندگان نزدیک میشدنند، شاهزاده خانم مجبور شد بالب تشنه برآه خود ادامه دهد. او بسوی کوههای متوجه گشت (و گویند راه قدیم زائرین راهی را که او رفته است تعقیب میکند) و در کنار بستر خشک رودخانه‌ای که پر از سنگهای بزرگ است برمیزیند و فریاد نومیدی سرداد و بخداب متوجه گشت. در نتیجه صخره مقابل اودهان کشود و هنگامیکه با عجله به میان آن میشافت تکه‌ای از چادرش میان سنگ بهم برآمده ماند. گویند که این پارچه تاصدویاً صد و پنجاه سال پیش موجود بود تا اینکه بدست زوار متقی از بین رفت. پیر مردان آن سامان میگویند که از اجاد خود شنیده اند که آنرا دیده اند.^۱

قبل از اینکه به بحث بیشتری در باره این افسانه و بقیه مربوط باش

۱ - شرح مفصلی از داستان بانو پارس را M.M. مرذبان در تجدید طبع کامل کتاب D.Menant Les Parsis که بسال ۱۹۱۷ در بمبئی تحت عنوان The Parsis in India چاپ کرده، داده است. جلد اول من ۷ - ۱۳۶.

بپردازیم بهتر است شرح افسانه‌ای را دهیم که با ولی شیاهت کافی دارد و به بی‌بی شهربانو نسبت داده می‌شود. این زیارتگاه مسلمانان از یزد فاصله زیادی دارد و در سمت شمال بر روی تپه‌ای هشرف بنشست شهر قدیم ری قرار دارد، داستان رایجی که شیعیان درباره اش دارند بشرح زیر است: یکی از دختران یزد کرد سوم، موسوم بشهربانو، اسیر اعراب کشت و بمدینه برده شد و در آنجا بزوجیت حسین بن علی علیه السلام درآمد و او مادر امام چهارم شیعیان علی زین العابدین است. بعد از فاجعه کربلا، بنا با مر امام حسین، شاهزاده خانم ایرانی سوار اسب شوهر شهید خود گردید و بسوی ایران گریخت. دشمنان در بی او افتدند و در نزدیکی ری در شرف رسیدن باو بودند که از ناامیدی بخدا متولّ گشت: ولی اشتباه‌اً بعوض «یا الله» گفت «یا کوه» و بطور معجزه آسا کوه دهان باز کرد و اورا زنده در خود جای داد. یک قطعه از چادر او بیرون هاند و قرنها مردم بدان تبرک می‌جستند.

مفهوم تاریخی ازدواج امام حسین با شاهزاده خانم ایرانی در احادیث شیعه دارای اهمیت زیادی است و بعنوان مأخذ این داستان کتب زیادی ذکر شده است. افسانه مربوط به خود بقیه یا نادیده گرفته شده و یا از روی خلوص عقیده پذیرفته شده است. در این اوآخر یکی از قضای ایران، سید جعفر شهیدی، مطالعه کاملی راجع باین موضوع بطور کلی و مخصوصاً در مورد بقیه ری کرده است.^۱

اطلاعاتی که درباره علی زین العابدین در کتب آمده است از این قرار است: ابن سعد (متوفی در ۲۳۰ هجری) گوید:

«مادر او کنیز (ام الولد) موسوم بغزاله بود که بعداز حسین بامولی او زید ازدواج و برایش پسری بنام عبدالله بن زید آورد.»^۲

ابن قتیبه (متوفی در ۲۷۶ هجری) مختصر تغییری در این روایت میدهد

۱ - در جو عکسی به «چراغ روشن در دنیای تاریخ»، تهران، ۱۳۳۳، فصل «بعضی در باره شهربانو». من از لطف استاد مجتبی مینوی متشکرم که این کتاب را بمن معرفی کرد و نسخه‌ای از فصل مربوطه را از مؤلف محترم برایم گرفت.

۲ - طبقات، ۴، ۱۹۰، ج ۵، ص ۱۵۶

و میگوید: «علی اصغر پسر حسین تنها کسی است که بوسیله او نسل حسین ادامه یافته است. مادر اوزنی سندی موسوم به سلافه ویا غزاله بود که بعد از حسین بزوجیت مولی اوزید درآمد و برایش عبدالله بن زید را آورد. بدین ترتیب عبدالله و علی بن حسین از مک مادرند».^۱

او لین ذکر اینکه امام زین العابدین از خاندان شاهیست در کتاب یعقوبی تاریخ توپس شیعه که تقریباً هم‌عصر ابن قتبه بود، آمده است و گوید: «از جمله پسران حسین علی اکبر است که مادرش لیلی بنت ابو مرہ بن عروة بن مسعود الشفی می‌باشد؛ و پسر دیگر حسین علی اصغر است که مادرش حسرا ر دختر یزد کرد می‌باشد که اورا حسین غزاله می‌نماید».^۲

در «فرق الشیعه» منسوب به نوبختی (نیمه اول قرن چهارم) آمده است که علی پسر امام الولدی موسوم به سلافه بود که قبل از اسارت جهانشاه خوانده میشود و دختر آخرین پادشاه ساسانی یزد کرد بود.^۳

مؤلف تاریخ قم (که در ۳۷۸ هجری تألیف شده است) گوید که مادر امام زین العابدین «شهر بانویه بنت یزد جرد» بود که بهنگام زدن آن امام وفات یافت.^۴ اور ایت دیگری نیز میدهد که مادر علی بن حسین سلامه (نسخه بدل سلافه) دختر یزد کرد و اسم اصلیش جهانشاه بود و قبرش در کنار مرقد عموی پسرش امام حسن در مدینه است.^۵

بدین ترتیب می‌بینیم که نام مادر امام زین العابدین را سلافه (سلافه) یا غزاله ذکر کردند و اورا کنیزی میدانند که اسیر اعراب گشته بود.

ولی در مورد شناسایی و سرفوشت این زن میان روایات شیعه با آنچه ابن سعد و ابن قتبه کفته‌اند اختلاف کلی وجود دارد. معدلک یاک روایت قدیم شیعه نیز وجود دارد که این دورا با هم جمع میکنند و بوسیله ابن بابویه (متوفی

۱ - المعارف، قاهره، ۱۹۳۵، ص ۹۴.

۲ - تاریخ یعقوبی، چاپ هوتسما، ج ۲، ۲۹۳. و نیز رجوع کنید به تاریخ ادبیات بر اون، ج یک، ص ۱۳۱.

۳ - چاپ دیتر، استانبول، ۱۹۳۱، ص ۴۸.

۴ - چاپ سید جلال الدین تهرانی: تهران ۱۳۱۳، ۱۹۵-۱۹۶.

۵ - ایضاً، ص ۱۹۷.

بسال ۳۷۸ هجری) در کتاب «عیون اخبار الرضا»، نقل شده است. او پس از ذکر اسم نه واسطه از یکی از همسفران ایرانی امام رضا (متوفی بسال ۲۰۳) بنام سهل بن قاسم نوشجانی حکایت زیر را می‌آورد. سهل راوی داستانست و گوید: «(امام) الرضا در خراسان بمن گفت: من و تو با هم خویشاوند هستیم. کفتم: امیر این خویشی چیست؟ گفت: هنگامیکه عبدالله بن عامر بن کریز خراسان را فتح کرد، دودختر یزد گردبین شهریار، پادشاه ایران را اسیر کرد و به خدمت عثمان بن عفان فرستاد. عثمان یکی از آنها را بحسن و دیگری را بحسین داد. این دوزن هردو موقع وضع حمل فوت کردند. همسر حسین علی بن حسین را بدنبی آورد. علی را امولدی متعلق بپدرش نگاهداری کرد و او جزاین زن مادری نمی‌شناخت. ولی بعداً دانست که او آزاد شده پدرش را بشوهر داده است. فقط نظر با آنچه گفتم این زن را شوهر داد. دلیلش این بود که او با یکی از زنان خود نزدیکی کرده بود، و هنگامیکه برای شتن خویش بیرون میرفت، این زن که مادرش حساب می‌شد اورا دید. امام گفت: اگر توفکری در این مورد داری از خداببریس و بمن بگو. زن جواب مثبت داد و در قیچه او را شوهر داد. بعضی مردم گفته‌اند که علی بن حسین مادر خود را بشوهر داده است.^۱

این روایت قدیم شیعه که می‌خواهد روایت سنی را باعتبار سازد در حقیقت آنرا تأثیر می‌نماید، زیرا که در آن جنبه‌های ناخوش آیند دومی حفظ و سعی کرده اند آنها را توجیه نمایند. از این شواهد مختلف چنین بر می‌آید که مادر علی بن حسین امولدی از آن حسین بود که اسم واصلش بطور قطع معلوم نیست (و محتمل استندی بود): وازدواج مجدد او بعد از فوت امام حسین نیز هسلم است. هنتهی بعداً شیعیان برای توجیه ازدواج مجدد او که

۱ - عیون اخبار الرضا، چاپ سنگی، تهران ۱۲۷۵، ص ۳۰۹. این اشاره گرانها را آقای سید جمهور شهیدی بدست میدهد و ترجمه فارسی آنرا نیز می‌آورد. مطابق این ترجمه «مردم علی را متهم می‌کردند که با مادر خود ازدواج کرده است». مطلب فوق را دوست من دکتر و. ن. عرفات لطف نموده برایم ترجمه کرده است.

چندان خوش آیند نبوده ، گفتند که مادر اصلیش او نبود ، بلکه شاهزاده خانمی ساسانی بود و قبل از اینکه افری از خود در تاریخ بگذارد فوت نمود . ظاهراً مدتی طول کشید تا شاهزاده خانم اسم ثابتی پیدا کند و در این منابع اولیه نامهای متعددی باو داده اند ، که بعضی عربی و برخی فارسی هستند و محض بزرگداشت او داده شده اند .

این روایت شیعه در همان اوایل تکامل پیدا کرد . مثلاً کلینی (متوفی بسال ۳۲۹) مادر علی بن حسین را نه پیش عثمان بلکه پیش عمر که مورد نفرت شیعیان است می آورد . در نتیجه دو حقیقت تاریخی را نادیده می انگارد؛ اول اینکه عمر بسال ۲۳ هجری فوت کرد و علی بن حسین در ۳۸ هجری با بجهان نهاد؛ دوم اینکه خراسان تا زمان خلافت عثمان فتح نشده بود . بنا برگفته کلینی عمر در صدد آزار شاهزاده خانم برآمد ، ولی امام علی بن ابی طالب وساطت کرد و باو گفت از میان جمعی که آنجا بودند شوهری برگزیند . حضرت علی نام او را پرسید ، شاهزاده خانم جواب داد که شهر بانو است . امام علی جواب داد : « نه توجهانشاء هستی » .^۱

این شرح اساس داستانی را شامل است که در یک عدد کتب بعدی تکرار شده واحتیاجی بذکر آنها نیست . عموماً گفته شده است که شاهزاده خانم را پیش عمر آوردن و می خواست اورا بعنوان کنیزی بفروشد و علی علیه السلام او را نجات داد و زوجه فرزندش حسین نمود و یا دختر خودش او را انتخاب کرد . در هیچ یک از این داستانها ذکری از سرنوشت شاهزاده خانم نشده است . از طرف دیگر اعتقاد عامه که اورا با شهری مربوط میدانند بیشتر در تعزیه ها آمده است . البته قدمت تعزیه ها از دو قرن گذشته عقب قر نمیرود^۲ و کمکی بایضاح این نکته که چطور این داستان باری مربوط گشت نمیکند . آقای عبدالحسین نوایی ، با ملاحظه این مسئله پیشنهاد کرده است که باید در ری بقیه ای مربوط بدوران قبل از اسلام و مربوط بزرگشیان بوده باشد که بعلت مقدس بودن آن مکان این داستان را بدان نسبت داده اند .^۳

۱ - الکافی - تهران ، ۱۳۸۱ ، ج اول ص ۴۶۶ .

۲ - رجوع کنید به تأثر ایرانی تأثیف ، Virolleaud . C پاریس ، ۱۹۵۰ ، ص ۷

۳ - مجله اطلاعات ماهانه ، ج ۲ ، شماره ۹ ، آذر ۱۳۲۸ .

این نظر کاملاً بجاست و آقای دکتر باستانی پاریزی که در خصوص تپه‌ها، قلعه‌ها و پل‌های متعددی که کلمه «دختره» را در اسم خود دارند مطالعاتی کرده است از این نظر پیروی می‌کنند^۱ و گوید که این باید با یگانه الهه مجمع خدایان زردشتی یعنی اردویسور آناهید رابطه‌ای داشته باشد. در سال ۱۳۴۴ پاریزی کتابی بنام «خاتون هفت قلعه» منتشر ساخت که در آن بطور مفصل تری ببحث در این باره پرداخته و خواسته است رابطه‌ای بین بقیه ری و آنساهید بوجود آورد.^۲ باز این رابطه خیلی محتمل بنظر میرسد و یکی از دلائل قانع کننده آن خود کلمه شهربانو، یعنی نامی که بیش از هر اسم دیگر در کتب و افواه مردم است، می‌باشد. شهربانو بعنوان اسم خاص در میان زردشتیان زیاد بکار نمی‌رود، ولی در شاهنامه دوبار بعنوان لقب یکی از شاهزاده خانمهای پارتی ذکر شده است.^۳ در زمان ساسانیان لقب معادل برای همسر شاهنشاه Lanbisan^۴ بود. هرچند در آن زمان لفظ بانو برای ملکه بکار نمیرفت، عموماً برای الهه آناهید استعمال می‌شد. آتش که در استخر تقدیم آناهید می‌کشت

۱- مجله باستان‌شناسی، بهار ۱۳۳۸، ص ۳۳-۳۳ (این مقاله حاوی مطالب جالبی است درباره رسومات کهنی که در کوهستان پادیز کرمان وجود دارد).

۲- خاتون هفت قله، تهران، ۱۳۳۴، ص ۲۷۱، قبل از دریافت این کتاب، من در سال ۱۹۶۵ یک سخنرانی در مجمع شاهی آسیایی ایراد کرده و خواستم چنین رابطه‌ای را برقرار سازم.

۳- شاهنامه فردوسی، ۹۰۹، ۱۲. گیو خواهر خود شهربانو ارم را بزرگی برست میدهد.

راجح بکیو رجوع کنید به تلکه، «حmasه ملی ایران» چاپ دوم، ص ۷. در داستان ویس ورامین (مینورسکی)، مجله مدرسه شرقیه لندن، ج ۱۱، شماره ۴، شماره ۱۹۴۶ و ۱۹۴۷، شماره I، ۱۹۴۷ ص ۲۰ و ۲۱، شماره II، ۱۹۵۴، ص ۹۱-۹۲) مادر ویس که از خاندان شاهیت و شاهرو نام دارد، شهربانو خوانده شده است. و معنینی هاه دخت «شاهزاده

خانم ماده هاه بانویان خوانده شده است (رجوع کنید به مینورسکی)، مجله مدرسه شرقیه لندن، ج ۱، شماره ۴، ص ۷۵۵). گفته‌اند که نسل این بانو به پادشاه انسانه‌ای ایران چمشید میرسد در تیجه مقام بر «زن شاه» و خود شاه بوده است. (مینورسکی در همان مجله، ج ۱۲، شماره II، ص ۳۰).

4-Herzfeld, Paikuli, P.217, No 636, Henning, Sogdica 17-18.

«آتش آناهید بانو»^۱ خوانده میشد، و در کتیبه پایکولی فرسی چنین نیایش میکند: «اهورمزد و تمام خدایان، و آناهید که بانو خواه‌ده میشود». ^۲ یک جواهر دوره ساسانی که دارای نقشی که گویا تصویر این اله استمی باشد درزیرش فقط کلمه «بانو» را دارد.^۳ در آداب دعایی که بپارسی میانه است اله Aradví Sura «بانو» خوانده شده است،^۴ در نوشته‌های زردشتی که از دوران اسلامی باقی مانده است اشاره‌هایی به «آناهید بانو»^۵ و «اردویسور بانو»^۶ یا «اردویسور بانوی آبها»^۷ رفته است.

پرستش آناهید در ایران باستان رواج تمام داشت و آداب او هم در دربار هخامنشیان و هم در دوره ساسانیان اجراء میکشت (از اشکانیان در این مردم اخلاقی در دست نیست). بدین جهت احتمال دارد که در ازمنه قدیم زیارتگاهی در شهر سلطنتی ری مخصوص این اله بوده و بنوان «بانوی مملکت یا ایران» خوانده میشده است. آناهید اله آبها و باروری بود و لائق

باقی از صفحه قبل

1-Kz,Kartir .I.8 (Sprengling , Third Century Iran,47 M. L. Châumont J.A ,CCXLVIII ,3,1960 •343(.Nxyt Zy MR,T,

2-Paikuli (Pahlavi) ,I,10 (Herzfeld.98 .,Nxyt Zy MR .T. .SM.

دو کاژت شماره ۶ شماره ۱۹۲۱ این کتاب Horn Steindorff Sassanidische Siegelsteine d'nwky نقش شده است ، رجوع کنید به مقاله هنینق در مجله مدرسه شرقیه لندن ، ج ۱۲ ، شماره‌های ۳ و ۴ ، ۱۹۴۸ ، ص ۶۰۳ پاورقی ۱ .

۴- رجوع کنید بزنده اوستا - دارمتر ، ج ۱، ص ۱۹۴ و پاورقی ۲۵ . Y-68-13- Aradví srua danu

۵- صددربندهش فصل ۴، بند ۲۵ که در مجموعه صد دربندهش Saddar Nasr بوسیله Dhabhar N . Dhabhar چاپ شده است ، بمعنی ، ۱۹۰۹ ، ۱۱۶ (ترجمه انگلیسی از Dhabhar N . Dhabhar در «روایات فارسی هرمزیار فرامرز» ، بمعنی ، ۱۹۳۲ ، ۵۳۷) . در این مأخذ «آناهید بانو» آمده است .

۶- در «روایات داراب هرمزیار» ، چاپ M . R . Unvala ، بمعنی ، ۱۹۲۲ ، ج ۱ ، ۹۳ (ترجمه Dhabhar در کتاب فوق الذکر ص ۹۶ و مقایسه کنید با صفحه ۳۰۴) اردویسور بانو است. در صفحات ۲۱۹-۲۲۰ (ترجمه ، ص ۲۲۱) «بانوی اردویسور» ، و در Saddar Bunde hesh (فصل ۴، بند ۳۱) (چاپ فوق الذکر ص ۱۱۸ و ترجمه سابق - الذکر ص ۵۳۸) : بانوی اردویسور امشافتد، می‌باشد .

۷- ایضاً ص ۷۸ (چاپ Dhabhar م ۱۴۹ ، ترجمه ص ۵۵۹) : آبان بانواردویسور .

در دوره اسلامی زیارتگاه او بخصوص مورد توجه زنانی بود که بیشتر شهروان و پسران خود را دعا میکردند. اگرچه زیارتگاه در بالای تپه‌ای واقع است و رابطه‌ای هم با آب ندارد، ولی چون در پای کوه چشم مقدسی با درخت توپی در کنار آن وجود دارد زائرین برای آنجاهم نذر میکنند.^۱

در قرون چهارم هجری هنوز زردشتیان در روی بودند ولی مسلمانان از مدت‌ها پیش اکثریت سکنه را تشکیل میدادند. می‌توان گفت در آن‌زمان نیز مثل حالا زوار از شهرهای دیگر بزیارت بقیه می‌آمدند و می‌شد تصور کرد که عوام‌الناس که تازه بدین اسلام درآمده و اطلاعی از الهیات نداشتند با آداب باستانی خود عمل میکردند، ولی البته در زیر سلطه دین یکتاپرست اسلام عبادت یک الله عملی نبود. لذا نیایش به آن‌اید منسون گشت و توسل بزن ساسانی امام حسین جای آنرا گرفت.

او که مادر «نه امام» و شاهزاده خانمی از خاندان شاهی بود، انسانی بحد کافی بلند پایه و دور از زمان آنها بشمار میرفت و می‌توانست جای «بانوی دی» را بگیرد. هنگامیکه این دونفری کی، شوند رشته ارتباط بین زن شهیدی که سالها پیش در کربلا جان داده بود و زیارتگاهی که هنوز «بانو» در آن بعنوان یک موجود زنده نیایش میشد از میان رفت. می‌شود گفت آن‌گاه افسانه پناه جستن شاهزاده خانم در کوه آن زیارتگاه بوجود آمد و با جنبه اساسی زردشتی که داشت در بین مردم باقی ماند. این مطلب در تعزیه‌ها نیز باقی مانده است و در آنها سخن از «غیب شدن» شهر بانو می‌باشد^۲ داستان گذشتن یک انسان زنده بدنیای دیگر در داستانهای (مثل داستان کیخسرو) آمده است و در نتیجه با آداب ایرانی وفق می‌کند.

طبعی‌تَّاً بعدها جنبه‌های اعمقادای زردشتی سنتی پذیرفت و زیارتگاه را بسیاری از مردم قبر واقعی شهر بانو تصور کردند. قدیمترین قسمت بنای حالیه ممکنست از قرن چهارم هجری مانده باشد، یعنی از زمانیکه بقیه

۱ - شرح مفصلی راجع باین بقیه بقلم سید محمد تقی مصطفوی در اطلاعات ماهانه، ج ۵، شماره ۲، ۱۳۳۱، ص ۱۵ داده شده است.

۲ - تاریخ ادبیات، برآون، ج ۱، ص ۱۳۱.

زیارتگاه مسلمانان کردید^۱. در زمان صفویه عمارت را توسعه دادند و در دوره قاجاریه بیشتر توسعه اش بخشدند. در داخل بقیه قبری است که گویا در قرن نهم کنده شده است و می‌گویند که بقاوی شهر بانو را در خود دارد (تقریباً نظیر «قبر» خواجه خضر) و رویش این نوشته شده است: *هذه المقبرة لام المؤمنين و خير الخواتين شهر بانویه قدس سرها*^۲. در زیارت نامه بقیه شاهزاده خانم شهر بانو، دختر یزد گرد و هم چنین شاه جهان، شاه زنان^۳ و جهان بانو خوانده شده است. محتمل است که این اسمی در اصل برای خطاب الهه بکار میرفت و بعد از هربوط شدن دختر یزد گرد با بقیه جزء نام او گشت. در این صورت، این ارتباط در قرن چهارم، یعنی زمان تحریر تاریخ یعقوبی، بوجود آمد و در این وقت است که القاب شهر بانو و جهانشاه را می‌پیشیم که بعضوان اسم خاص شاهزاده بکار برده شده است.

هنگامیکه گروندگان جدید باسلام برای ادامه توسل خود به بقیه بانو (و شاید هم در کمال خلوص نیست) نام دختر یزد گرد را بر آن فهادند، اینکاررا باید باسانی انجام داده باشند زیرا که افسانه مذکور وجه ارتباطی بین وطن پرستی قدیم و دین جدید آنها بوجود می‌آورد اگر بمطلوب زیارتگاه زردشتی «بانو پارس» باز گردید دلایلی چنین قانع کننده برای گرفتن این افسانه پیدا نمی‌کنیم. ولی شباخت دو افسانه بقدرتیست که بنای یکی را بر پایه دیگری باید حتمی دانست. و البته معقول تر بنظر میرسد

۱ - برای جزئیات باستانشناسی بقیه رجوع کنید به مقاله اخیرالذکر *مصطفوی و همچنین گزارش‌های باستانشناسی*، ج ۳، تهران، ۱۳۳۴، ص ۲۵۴-۳۰۵. یک دست لباس ابریشمی که در سال ۱۹۲۵ در بی‌شهر بانو بدست آمد و از دوره قرون وسطی بود (یوب، نگاهی به نی ایران، ج ۳، ۱۹۹۸) در حقیقت در یکمده مقابله باز دو کیلو متری جنوب غربی بقیه بدست آمده. رجوع کنید به «ابریشم‌های ایرانی» بقلم *Mémoires Présentés à l'Institut Gaston Wiet d'Egypte*, LII / 1947 / 9.

۲ - تصویر این کتیبه را آفای مصطفوی در مقاله فوق الذکر چاپ کرده است.
۳ - طبری شاه زنان را بمنوان را قبل ملکه ساسانی پوران میدهد که از ۶۳۰ تا ۶۳۱ میلادی حکومت داشد: رجوع کنید به نلد که، طبری، ص ۳۹۹ حاشیه.

بگوئیم افسانه‌ای که از روی آن افسانه دومی ساخته شد، در نتیجه فشار مذهب جدید در ری پدیدآمد.

از سوی دیگر در مردم زیارتگاه یزد شواهد قوی هست که اصلاً آنچا وقف آناهید، الهه آبها بود. بقیه در ارتفاع زیادی بالای کوه واقع نیست. بلکه بر روی صخره مسطوحی بارتفاع چند پا از بستر رودی که هنگام بارندگی در آن سیلان راه می‌افتد، قرار دارد. سنگ مقدس مذکور در کنار بلندترین بستر سه رودخانه هم مسیر قرار دارد که سیلان از حوضه کوهی در سمت غرب از راه گداری تنگ بدانجا میریزد. کمی پائین از زیارتگاه دو رودخانه یکی از شمال و دیگری از جنوب بهم می‌پیونددند و آب هر سه بطرف پائین جریان می‌یابد تا بر رودخانه چهارمی در جنوب ملحق شود. آنگاه کوه بزرگی سدر راه می‌شود، و سیلانهای بهم پیوسته که بطرف غرب می‌رود مجبور می‌شود بطرف شرق پیچ خورد و راهش را از میان صخره‌ها پیدا نماید تا بنشست برسد. موقعیت بقیه برای معبده الهه آب عالیست. کسانی که سیلان را دیده‌اند می‌کویند که جریان و صدای آن فوق العاده است و سنگهای بزرگی که در مسیر پراکنده است حاکی از زیادی و قدرت آبیست که بطور هوسمی جریان می‌یابد. کوهستان شرقی در مقابل دره چهار رودخانه قرار دارد و منطقه مقدس را محصور می‌کند و در اطراف خود صخره، در کنار تپه و در صخره‌های مقابل بستر رودخانه محلی برای یک جماعت بزرگ وجود دارد. گرچه در کوههای اطراف یزد سیلان مسیر عمیقی کنده است، من در آن منطقه هیچ محل التقای مسیرها را اینقدر مناسب برای ساختن زیارتگاهی برای الهه آب ندیدم. بعلاوه در سمت چپ بقیه چشمِ دائمی هست که در بالای آن تشکیل حوضی را میدهد.

بدین ترتیب می‌توان گفت که بسانو پارس یک زیارتگاه قدیم آناهید آبها است و چون یزد «در کناره سر زمین پارس قرار دارد»^۱ بعنوان بسانوی آن منطقه آن بقیه را وقف او کرده‌اند. هنوز شواهد زنده‌ای از آداب الهه

۱ - دروایات داراب هرمزیار، ج ۲ - ۵۲۴، ترجمه آن من ۶۱۴

وجود دارد، مثلا در میان زردهستیان آن حدود «آب ناهید» هنوز یک اسم معمول دختران است، و بیشتر بصورت Ow-Nahir در قراء نزدیک بانوپارس دیده میشود. روایات زردهستی مربوط به بانو آناهید و بانو اردوسور آها^۱ نشان میدهد که در قرن هفدهم میلادی هنوز این رسم ارزش خودرا ازدست نداده بود، در صورتیکه اکنون زردهستیان هردو نام را فراموش کرده‌اند و «یشت» الله را فقط بعنوان سروی برای آها می‌خوانند. در بازی امراین موضوع عجیب می‌نماید زیرا که «بیزدانهای» دیگر هنوز در یاد‌ها هستند ولی می‌توان علت این را چنین توجیه کرد که معبد آناهید را از او گرفته و وقف شاهزاده خانمی افسانه‌ای کرده‌اند. مطلب اینجا استکه چرا بدون تغییر دادن مذهب خودزردهستیان شاهزاده خانم را بچای آناهید گرفتند؟ البته جواب را فقط میتوان حدس زد و عوامل چندی در آن دخیل هستند. شکی نیست که مئبدان معبد آناهید در پارس داستانی را که برای معبد قدیم آناهید بوجود آمده بود از شهری فرا گرفتند. آنها حتی بیشتر از مسلمانان همزمان خود از حدس زدن صحبت و سقم این داستان عاجز بودند، و مسلماً آنها بیشتر از هموطنان مسلمان شده خود از برافتادن سلسله ساسانی متاثر بوده و باین داستان علاقمند بودند. بتدریج داستانی درباره هویت تاریخی «بانویی» که خدمت‌بیقه‌اش را می‌گردد تطور یافتد با این تفاوت که در آن نه تنها بنی امیه بلکه اعراب بطور کلی نماینده شر گشتد.

محتملاً فشاری که مسلمین اعمال می‌گردند تمایل‌را برای باور کردن یک چنین افسانه‌ای تشیدید می‌گرد. هر چند زردهستیان در مذهب خود متعصب بودند در قرن چهارم در فارس اقیستی بیش نبودند و از نفوذ اکثریت مسلمان نمی‌توانستند مصون بمانند. تمسخر آداب دیگران یکی از سلاحهای مسلمین بود. هنگامیکه هزار مقدسین اسلام در سر زمین ایران بوجود آمد معابد زردهستی مورد سخریه قرار گرفت و جزء اماکنی گشت که ارزش تاریخی نداشته و کسی در آنها بخاک نرفته است. در این داستان صحبتی از بخاک

۱- بحواشی ۶ و ۷ از صفحه ۵۷ و ۱ صفحه ۵۸ همین مقاله رجوع کنید.

سپردن که مخالف عقیده زردشتیان است وجود ندارد و در عین حال منظور آنها را تأمین میکند.

بادر نظر گرفتن این مطلب و همچنین علاقه بخصوصی که زردشتیان نسبت باین داستان داشتند، میتوان علت مربوط ساختن آنرا با «بانوپارس» بیان کرد. ولی تاریخ دقیق اینکار را نمیشود تعیین کرد. اگر قبول کنیم که در اوایل قرن چهارم داستانی نظیر این به بقیه واقع درری نسبت داده میشد، میتوان گفت که داستان مربوط به «بانوپارس» نیز در همان زمانهای وجود آمد. معذلک تا سال ۱۶۲۶ میلادی در باره بقیه مدرکی در دست نداریم. در این سال مؤبد زردشتی ترک آباد، دهکده ایکه از «بانو پارس» فاصله زیادی ندارد، به همکیشان خود در هند نوشته که یکنفر هندی که فرستاده پارسیان بود، پیش آنها آمده استواز جمله مراسمی که انجام داده «خدمت خاتون بانو پارس که زیارتگاه است» کرده است.^۱ خاتون نامی است که در افسانه بقیه بدختر یزد گرد داده اند، که گاهی بوسیله مؤبدان استعمال گردیده و در زیارت نامه هم آمده است. ولی من هرگز نشنیدم که آنرا جایگزین «بانو پارس» نمایند. مدرکی که نقل شد دلیل وجود این داستان در قرن هفدهمیلادی است. چون خاتون وجه دیگری از بانو است میتوان مخالفت کرده گفت که دلیل قاطعی از وجود این افسانه نیست. دلیل واضحتری در سال ۱۸۵۴ بدست میاید هنگامیکه منکری لیم جی هاتاریا اولین فرستاده پارسیان بایران آمد.^۲

هاتاریامی گویدننه تنهادستان شاهزاده خاتم فراری را بانوپارس منسوب میکردد بلکه آنرا به پیر سبز نیز که بقیه ایست در کوههای سمت شرقی یزد، نسبت میدارد.^۳ این بقیه شاید محبوب ترین وزیباترین زیارتگاههای

۱ - «روایات داراب هزیارد» ج ۲-ش ۱۵۹.

۲ - گزارشهای هاتاریا اصلاً بزبان گجراتی نوشته شده است ولی پارسیانی که بانگلیسی نوشته اند از آنها استفاده نموده اند. من ازد کتر پ. ک. آنکل ساریا بی اندازه متشکرم که ترجمه انگلیسی خود را از گزارش سالهای اولیه هاتاریا که بنوان «اشاره سیاحت ایران» دریمیشی ۱۸۶۵ چاپ شده در اختیار من گذاشت.

۳ - هاتاریا، کتاب فوق الذکر، فصل ۱۴: وجود کنید به پارسیان در هند، اثر مر زبان، ج ۱، ص ۳۶.

زردشتیان است و مثل بقعة شهر بانو در بالای تپه‌ای مشرف به جنوب ساخته شده است. صخره مقدس کنار آن در مجاورت آب شیرین قرار دارد که بطور معجزه آساقچمه‌ای از صخره بالای آن خارج شده در آن می‌ریزد. آب چشمه صدا کنان فرومی آید و بحوضی می‌ریزد که در آن ماهی‌های بزرگ و سیاه شناورند. مسیر چشمه از گیاهانی که به کوه چسبیده است سبز است و درخت چنار کهنسالی حوض و صخره مقدس را در زیر سایه خود گرفته است که گویند از چوبی که شاهزاده خانم موقع رفتن بدرون صخره با آن تکیه داد، روئیده است. حتی در سلطنت ابستان که کنار تپه چون توری می‌سوزد بقعه و باغ آن خنک است. در این افسانه نام «حیات‌بانو» بشاهزاده خانم داده‌اند و شاید بقعه نیز در اصل وقف آن‌های بعنوان الله باروری بوده و بدین جهت بعد از افسانه شاهزاده خانم را با آن نسبت داده‌اند. ۱

۱ - یکدغنه که داستان شهر بانو یا خاتون بانو برای دومزار بزرگ بوجود آمد تقلید هایی از آن برای بقاع کوچک آن حدود که احتمالاً وقف آن‌هاست بودند انجام گرفت. بدین ترتیب مثلاً H. Rawlinson، در مجله انجمن جغرافیایی شاهی لندن، ج ۹، ص ۳۲-۳۳-۱۸۳۹ شرح کداد عیقی را تزدیکی فلکه ساسانی هلوان میدهد که از میان آن چشمه‌ای میکردد که یکانه آب شیرین یک منطقه وسیع می‌باشد، در پائین این گدار دو غار طبیعی تودر تو که بسیار صعب الوصول است قرار دارد و موسم است به حرم خانه شهر بانو، دختری ریزد گرد که بعد از ذن امام حسن [کدافی الاصل] گردید. جای غریبی است و شبیه غار یک عابد است. در ناحیه هرم فارس که از پزد زیاد دور نیست یک سیاح انگلیسی بنام Edward Strack افسانه ساده لوحانه‌ای شنید که صورت مقلوبی از افسانه زردشتی است: رجوع کنید بکتاب او بنام Six Months in Persia، ج ۱، ص ۱۱۹، لندن ۱۸۸۲. بنای بکفته او موقع حمله عرب مردی با اسم شاه کاران بوسیله دوازده هزار عرب در کاریون محاصره گشت و هنگامیکه آن‌ها در نزاز بودند و نمی‌توانستند کاری بستند، او یکدغنه بیرون آمد و همه آنها را کشت دراردوی اعراب چهل دوشیزه بودند و از خدا خواستند که آنها را نجات دهد. در نتیجه زمین دهان باز کرد و ۳۷ نفر آنها را در خود فروبر دواهرا بسه نفر باقیمانده را تعقیب کردند. یکی از آنها بسوی کوههای شمال فرار کرد و درست هنگامیکه در شرف اسارت بود غاری در کنار کوه دهان باز کرد و او دو میانش نایدید شد. «امر و زم آن را غاری بی می خوانند و می گویند آن‌ها نیمی ندارد». دوشیزه دیگر نیز در کنار کوهستان در شکافی نایدید گشت و از آن پس از آنجا چشمه‌ای بیرون آمد. گویند سومی از فرط خستگی در کوههای جنوب جان سپرد، و «قباو موسم به بی بی درمانه» ذیارتگاه مشهوری برای زنان بی فرزند است. استرک در صفحات ۸-۲۲۷ کتاب فوق الذکر بقیه در صفحه بعد

مسلمان افسانه شاهزاده خانم، بدون توجه علت و سابقه‌ای، از بقیه بانو پارس تقليدنشده و برای نزدیکترین بقیه مجاور اخذ نشده است: زیرا که بین بانو پارس و پیرسیز (که با الاغ دو روز راه است) زیارتگاه محبوبی بنام هیرشت وجود دارد و ظاهراً در زمان هاتار یا چنین داستانی را با آن نسبت نمی‌دادند: در آنجا راجع بشاهزاده خانم فراری اطلاع زیادی ندارند و من از یک زائریزدی که در آنجا بود پرسیدم و او اصلاً اطلاعی در این مورد نداشت و فقط بزیارت مکان مقدس آمده بود. هیرشت اصلاً آبندارد (و در قدیم موقع زیارت آب را بر پشت شتر بار کرده می‌آوردند) و بدین جهت می‌توان گفت رابطه‌ای هم با آناهید ندارد. در نار کی و نارستان نیز بحثهای مغلوط و درهمی راجع بداستانهای این دو مزار می‌توان شنید. در حالیکه زردشتیان از داستان شاهزاده خانم بانو پارس و پیرسیز اطلاع ندارند.

بدین قریب بنظر میرسد که داستانهای این دو مزار قدیمترین این افسانه‌ها بین زردشتیان می‌باشد و داستان بانو پارس را در همان اوایل برای پیرسیز که خودش نیز معبد آناهید بوده گرفتند. (ullet شباخت زیاد داستان بانو پارس با افسانه شهر بانو باید قدمت آنرا بیشتر از دیگری دانست. و بطور کلی بقیه اهمیت زیادی دارد.) داستانهای هیرشت (راجع به یک شاهزاده خانم شوهر کرده و بچه‌اش)، نار کی (در باره یک شاهزاده خانم شوهر کرده)، نارستان (در باره شاهزاده خانم یا شاهزاده‌ای) و سی پیر (در باره ملکه مادر) بنظر میرسد که همه در طی قرن گذشته (بعد از هاتار یا) و در دوره با سوادی بوجود آمده و از داستان اصلی گرفته شده است. آموزش برای زردشتیان ممنوع بود و بطور کلی فقط مؤبدان و چند خانواده مرفه‌الحال به دینان توائسته اند تا اندازه‌ای از تعلیم و تربیت هر سوم بین خود بهره گیرند. هنگامیکه (در اثر نفوذ و کمک پارسیان) مدارس بوجود آمدواجازه تعلیم و تربیت یافتند و با سوادی گسترش یافت، مردم احساس کردند که باید داستانهای این بقای را

بقیه از صفحه قبل

گوید که در ناحیه ذرنه، بین کرمان و بافق، تپه منفردی، یکنوختی کویر را بهم می‌زد. ادتفاع آن در حدود ۴۰۰ پا و بقیه ایست بر بالای آن وقف حیات بی بی که از ذندگیش نتوانستم اطلاع بدست آورم.

بدانند. ۱ در نتیجه برای هر کدام افسانه‌ای بوجود آمد و بشیوه مسلمانان زیارت نامه‌ای مناسب نوشته شد. معدلك این افسانه‌های بعدی مانند داستان هربوط به پرسیز یا بانو پارس مقبولیت زیادی ندارند، گرچه ایمان بخود مزارات یکسان است هاتاریا علاقه بخصوصی نسبت به بقیه بانوپارس داشت چون یکنفر پارسی بود و برسم هندوان از کشنگاو نفرت داشت، از قربانی ساختن چند گاو که سالانه در آنجا انجام می‌گرفت بی‌اندازه ناراحت بود، وبالآخر موفق شد که این رسم را براندازد. مراسم قربانی در تمام مزارات کوهستان انجام گرفته و هنوز هم انجام می‌گیرد. گرانبهادرین قربانی که یک گاو باشد فقط نثار بانو پارس می‌شد. حتی هنگامیکه زردشتیان تحت سلطه مسلمانان در منتهی فقر بسر می‌بردند این رسم موقوف نمی‌گشت. بنابرگفتة هاتاریا گوشت گاو را نمی‌خوردند بلکه بمسلمانان می‌دادند (در نتیجه نه تنها نفرت دینی او بلکه احساسات اقتصادی او تیز برانگیخته می‌شد). ۲

۱ - باحتمال قوی هریک از این بقاع که داستان بخصوصی ندارد جایی بود که در آنجا زانمین قربانی نثار «اهورمزد» یکر خدایان، می‌گردند و خدای بخصوصی بآن نسبت داده نمی‌شد.

۲ - رجوع کنید به کتاب هاتاریا، فصل ۱۴. زنزال م. ب. سایکس در کتاب Ten Thousand Miles in Persia (لندن، ۱۹۰۲، ص. ۱۵۶) گفته هاتاریارا بوسیله شرحی که در عقداً شنیده تأیید می‌کند، و گوید که زردشتیان یول گاو را می‌دادند و مسلمانان آنرا کشته می‌خوردند. این گزارش که برآس گفته مسلمانان چندی پیش از موقوف شدن این رسم بنا شده است چنان مورد اطمینان نیست. زیرا که هیچ زردشتی حاضر نصی شود قربانی خود را بادست یک مسلمان تقدیم دارد ولی گدایان و مسلمانان قبیر برای گرفتن سهمی از قربانی زردشتیان می‌آیند. من در مورد قربانی گاو از یکمود شریف آباد که نزدیک بانو پارس است سوال کردم، و اغلب آنها گفته‌که کشنگ قربانی بدهست مؤید انجام می‌گرفت. این با گفته هاتاریا که «مؤبدان دو انجام آن کمل می‌گردند» مطابقت مینماید. اما در مورد گوشت گاو، بیران شریف آباد تصویری کردند که آنهم مطابق رسم معمول مقداری را خود قربانی گشته کان خورده و بقیه را احسان می‌گردند. بهر حال قریب صد سال است که این رسم موقوف شده و نوشته هاتاریا را باید بعنوان سند موثق یک شاهد عیتی گرفت. این احتمال هم هست که زردشتیان یزد که خیلی مرهون او بودند خواستند با احسان کردن تمام گوشت اورا خشنود سازند. ضمناً باید اضافه کرد که لفظ گاو به نز و ماده این حیوان اطلاق می‌شود و هر کدام را که داشته‌اند قربانی می‌نمودند.

در سرود های زردشتی بقراطی کردن حیوانات برای آناهید صد اسب، هزار گاو و ده هزار گوسفند بارها اشاره رفته است. این که نقل شد تقریباً شیوه معمول آن عهد بود ولی بنابرگفته پلوتارخ مخصوصاً برای آناهید گاو قربانی می کردند، و در ارمنستان که عبادت اوراج زیادی داشت گله های بزرگ گاو را برای این منظور نگاه میداشتند. ۱ مطابق یکی از متون متأخر پهلوی موسوم به «نیر نگستان» میک گاو در کنار آب (وشاید برای آن) قربانی می شد. ۲ در افسانه بانو پیارس علتی هم برای گاو قربانی کردن پیدا نموده اند و گویند این مجازات سالانه ایست برای حرکت ناپسند آن گاو که لگدانداخت و ظرف شیر شاهزاده خانم را بزمین ریخت.

قربانی حیوانات کم ارزش نظریه گوسفند و بزنوز هم سالانه در بانو پیارس و بی بی شهر بانو بعمل می آید. و سنگ قیری در مجاورت بقعه دوم بعنوان مذبح بکار می رود زردشتیان هر گز حیوانی در خود زیارتگاه نمی کشند. و در حالیکه شاخه ای آنرا آراسته اند به آهنگ موسیقی پشت به آفتاب هفت بار دور سنگ مقدس می چرخانند و علمه های خوش بو و شیرینی جلویش می پاشند. مسلمان این مراسم از ازمنه قبل از زردشت مایه می کیرد. چرا که آن پیغمبر به ایثار یک قلب مؤمن بیش از اینکونه هدایا اهمیت میدارد. هر چند دليل واضحی از اینکه زردشت می خواست این مراسم را موقوف دارد موجود نیست، ۳ ولی کاملاً غیر محتمل است که بوجود آور نده این مراسم او بوده باشد.

۱ - پلوتارخ . Lncullus . ۲۶

- ۲ - رجوع کنید به « نیر نگستان » چاپ A. waag ، لیپزیک ۱۹۴۱، فصول هفتاد و يك س. ۸۱. بنابر من پهلوی « شایست و نشایست » فصل یازده، ۴ (طبع دادر، ص ۵۹ ، ترجمه در N S B N ۵، فصل ۵، ص ۳۳۶) الهه مزبور قربانی « گوسپند » نیز قبول می کند و شانه آنرا دریافت می دارد.

- ۳ - رجوع کنید به مجله انجمن شاهی آسیا بی ، ۱۹۶۶ - شماره ۳ و ۴ . من ۱۱۰ ، پاورقی ۳ حتی در قرن حاضر نیز بعضی مراسم قربانی بوسیله پارسیان انجام می گرفت، رجوع کنید به مان مجله من ۱۰۵ و ۱۰۶. این هم در خود ذکر است که فقط قربانی کردن گاو ها تاریخ را ناراحت کرد. و او اصلاً کوششی برای پایان دادن کشتن گوسفند، بز و مرغ نکرد. (۲۰)

کویا در دوره قبل از اسلام هیچ بنایی در زیارتگاههای زردشتی بر روی کوهها وجود نداشته است، و مطابق رسم ایرانیان که هرودوت شرح داده است آنها فقط عبارت از صخره خالی بودند.^۱ در دوره اسلامی تقریباً تا قرن گذشته که وضع زردشتیان کم کم بهتر شد، اگر بنایی هم وجود داشت عبارت بود از اطاقکی گلی باسقف گنبد مانند، بدون پنجره یاد ر، که مدخل آن از سوراخی بود که می‌بایست برای وارد شدن خم شدیا بر روی زمین خزید من فکر می‌کنم که این زیارتگاه‌ها برای نگاهداری صخره‌های مقدس از چشم‌های نایابک بنا می‌شد و در ضمن از لحاظ ظاهری شبیه مزار مسلمانان بود. شاید فقر زردشتیان و تسلط مسلمین فقط اجازه بنای ساختمانهای محقر را میداد ولی تمام آنها بعد از توسعه داده شده و بناهای فعلی بانو پارس که در سال ۱۳۴۰ شروع کشته هنوز بیان نرسیده است. گرچه این ساختمانها در مقام مقایسه با حجره‌های کوچک قبلی خیلی بزرگ است، ولی در بر این کوههای اطراف کوچک می‌نمایند.^۲

یکی از وجوده تمایز زردشتیان و مسلمانان این است که زنان و مردان مسلمان هنگام رفتن بزیارت غمگین هستند و غم و اندوه را هدیه ارزنهای از برای خدمایدانتند، در حالیکه برای زردشتیان اندوه زاده شیطان است و اشک بر توان آن می‌افزاید. در بی‌بی شهر بانو انسان‌نمی‌تواند زیاد در نگ کند زیرا که گوشش از ضجه و ناله زنان چادر بسر که برای زیارت آمده‌اند آزارده می‌شود، در حالیکه در بانو پارس، گرچه زائرین موقع نزدیک شدن به آنجا

۱- تاریخ هرودت، I، ۱۳۱: رسم آنها نیست که می‌بین درست گنند و در آن مجتمعه‌ها نهند.... ولی در بلندترین قله کوه‌ها مراسم قربانی انجام میدهند: صخره‌های زیارتگاه‌های یزد صخره‌های فامنظم، تراشیده نشده و طبیعی هست. اگر مراسم قربانی در بلندترین قله‌های نباشد ولی برای صعود بآنجا باید انسان کوهرور دباشد و بعلوه و سایل قربانی درست و پایش را نگیرد. ضمناً توجه کنید که هیچ اثری از بنای‌های قبل از اسلام در بی‌بی شهر بانو نیست.

۲- در هیرشت، نادر کی و نادرستان اطاقک‌های قدیم تغییراتی داده شده و جزء بنای‌های جدید گشته‌اند. در بقیه پیر سبز بعلت موقعیت طبیعی که چون کندوی زنبور بکوه چسبیده است تغییرات زیادی داده نشده است. در بانو پارس اطاقک قدیم را بکلی از میان برداشته‌اند ولی من توائیست ابعاد دقیق و وضع ساختمان آنرا از کسانیکه آنرا دیده بودند بپرسم.

بشاهزاده خانم فراری و رنجهای او می‌اندیشند و معموم هستند، ولی هنگامی که به خود بقمه وارد می‌شوند ابراز شادی می‌کنند. برای اولین بار من در بهار بدانجا رفتم. زائرین در لباسهای نوروزی خود آمده بودند و شاخه‌های پر گل بادام را نثار صخره مقدس می‌نمودند. بعد از دعا و مراسم قربانی، سور و شراب، ساز و آواز و رقصیدن تاباسی از شب گذشته در پرتو نور ماهتاب ادامه داشت.